

پاکستان در سرازیری: کمبود حمایت و قلت مخالفت

پس از گذشت بیش از شش دهه از تأسیس کشور پاکستان، این جغرافیا در مسیری پیش می‌رود که به شدت متفاوت از کلیتی است که در سال 1947 جدایی از آن را جشن گرفت. پاکستان به سمتی می‌رود که کمترین شباهت‌ها را به کشوری که دشمن موجودیتی خود در آن سوی مرزها قلمداد می‌سازد، دارد

دکتر حسین دهشیار

پس از گذشت بیش از شش دهه از تأسیس کشور پاکستان، این جغرافیا در مسیری پیش می‌رود که به شدت متفاوت از کلیتی است که در سال 1947 جدایی از آن را جشن گرفت. پاکستان به سمتی می‌رود که کمترین شباهت‌ها را به کشوری که دشمن موجودیتی خود در آن سوی مرزها قلمداد می‌سازد، دارد. نخبگان حاکم سیاسی در پاکستان مدتهای مدیدی است که غرور ملی و جسارت تصمیم‌گیری را از دست داده‌اند.

نخبگان پاکستانی در تمام حیطه‌های حیات و به خصوص در قلمرو نظامی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی به انجماد فکری، انسداد تئوریک، اختگی استنباطی و نازایی عقلانی رسیده‌اند. حاکمان سیاسی، سمبل‌های فرهنگی، نمادهای اجتماعی و نخبگان مخالف در طلب کسب صدارت بی‌توجه به بنیادهای حیات بخش کشور و ایده‌آلهای جناح که نقش قاطع در شکل‌گیری کشور جدیدالتاسیس داشتند، همچنان در چارچوب متداول ادامه فعالیت و حیات می‌دهند. نخبگان حاکم و نخبگان معارض به ویژه در یکی دو دهه اخیر به گونه‌ای به ایفای نقش پرداخته‌اند که شاید در کمتر کشوری که شیوه رای دادن برای کسب مقامات عالی‌سیاسی در آن مشروعیت دارد، بتوان مشاهده کرد.

کج فهمی، بی انگیزگی، جامعه تحقیری، غرب شیفتگی و خرد ورزی ابزاری نخبگان در پاکستان که در سالهای پس از ورود نیروهای ارتش سرخ به افغانستان به الگویی در جامعه تبدیل شد، دو واقعیت و پیامد مستقیم در پی داشته است. نخبگان پاکستانی، هویت اجتماعی خود را نزول یافته و کم عمق می‌یابند. خطر مهم تری که این نخبگان را تهدید می‌کند این است که مشروعیت اجتماعی نه تنها از عمق در حال تهی شدن است، بلکه در حال کوچک شدن و تحلیل رفتن گستره و وسعت نیز هست. هر روز که می‌گذرد هیجان و علاقه به حفظ نهادها و ارزشهایی که نخبگان پس از استقلال حیات دادن به آنها را دستور عمل خود قرار دادند، تقلیل می‌یابد و به نقصان می‌رود، برای مردم اهمیت و توجیهی ندارد که بخواهند برای ارزشها و نهادهای سبب اقتدار نخبگان از منابع در اختیار خود مایه بگذارند؛ این بدان معناست که کمترین حجم از حمایت و نیز کمترین حجم از انتقاد و تظاهرات وجود دارد. مردم دو نوع منبع در اختیار دارند که می‌توانند در رابطه با حکومت عرضه کنند.

مردم با حمایت خود سرمایه لازم را در اختیار حکومت قرار می‌دهند تا از نظر روانی، مادی، مدیریتی و انسانی خود را دارای پایگاه بیابد و انرژی لازم برای تعیین سیاستها و خط مشیها را داشته باشد. مردم با انتقاد و تظاهرات علیه اقدامات، خط مشیها و ارزشهای حکومت این امکان را برای ساختار قدرت فراهم می‌آورند که توجیه منطقی و خلع سلاح کننده ای فراهم کنند تا به حامیان و طرفداران خود بگویند چرا باید از سیاستها و اقداماتی که آنان می‌خواهند دوری کنند و آنها را نادیده بگیرند. مخالفت‌های مخالفان، هزینه تغییر سیاست و هزینه برخاسته از ناخرسندی طرفداران را کاهش می‌دهد. دولت پاکستان که امروزه تحت عنوان نماینده حزب مردم در مقرر قدرت در اسلام آباد مستقر است، به دلیل واقعیات ذکر شده با «کمبود حمایت» و «قلت مخالفت» روبه رو است. حکومت پاکستان نه می‌تواند به ابداع و

نوآوری و خشنود ساختن حداقل پایگاه خود پردازد و نه می‌تواند به تغییر سیاست‌های ناکارآمد شکل گرفته و مستقر پردازد. از دست رفتن هویت اجتماعی نخبگان پاکستانی پیامد دیگری نیز به همراه داشته است که همانا گسترش «یأس همه جانبه» در میان کلیت جامعه است. ناکارآمدی نخبگان در انجام وظایف اصلی چهارگانه که هر حکومتی موظف به انجام آنهاست سبب شده است تا مردم نه تنها با حسرت و کینه به توسعه گسترده اقتصادی و سیاسی در کشور همسایه دشمن خود نظر کنند، بلکه به آینده پیش روی کشور خود به شدت بدبین و ناامید گردند.

اگر بگوییم نخبگان دچار «یأس فلسفی» شده‌اند، پر واضح است که در کنار آن باید از «یأس اجتماعی» گریبان گیر توده‌های مردم صحبت کنیم. ناکارآمدی همه گیر نخبگان در عرصه‌های سیاسی (عدم کنترل تشکیلات نظامی و امنیتی به وسیله حکومت برآمده از انتخابات)، اقتصادی (کاهش مداوم سطح رفاه و گستردگی هر چه بیشتر فقر فرهنگی و ناتوانی جامعه مدنی از گرایش مردم به سوی رادیکالیسم ارزشی به علت ناکارآمدی نهادهای غیردولتی) و اجتماعی (در زنجیر بودن و اسارت فکری نیمی از جمعیت و تداوم سنت‌های غیرپویای اجتماعی) موجب شده است که مردم به چنان سطحی از ناامیدی و فقدان ارزش اجتماعی برسند که کمترین حمایت اجتماعی و انتقاد را نصیب نخبگان کنند. از دست رفتن پایگاه اجتماعی نخبگان پاکستانی، حیات بخش «خلاء موجودیتی» برای آنان شده است. وجود خلاء همواره موجب می‌شود تا کسانی که به آن دست به گریبانند، موجودیت و اقتدار خود را در خطر انقراض بیابند.

از آنجایی که پایگاه اجتماعی تضعیف و پوسیده شده است، آسیب‌پذیری نخبگان به شکل فزاینده‌ای افزایش یافته است. تشدید آسیب‌پذیری به این معناست که هرگونه حرکتی، هر چند جزئی، به سقوط و اضمحلال می‌انجامد. شکل‌گیری چنین شرایطی عامل اصلی است بر اینکه چرا پاکستان این چنین در برابر خواسته‌ها و اهانت‌های سیاستمداران آمریکا کمر خم کرده است. وزیر امور خارجه آمریکا به

طور مستقیم به دادن اولتیماتوم به صاحب منصبان مستقر در اسلام آباد می‌پردازد و ریچارد هالبروک، نماینده ویژه آمریکا در پاکستان، افغانستان با رهبران پاکستانی - آصف علی زرداری، اشفق پرویز کیانی و گیلانی - در گفت و گوها به گونه ای رفتار می‌کند که کاملاً یادآور نحوه برخورد با مسئولان سیاسی حاکم در ویتنام جنوبی در دهه 1960 است.

هواپیماهای درون آمریکایی بر فضای پاکستان پرواز می‌کنند و به عملیات می‌پردازند بدون اینکه نظر رهبران پاکستانی پرسیده شود؛ چرا که به نظر رهبران آمریکایی این هواپیماها از چنان ارزش و اهمیتی برخوردارند که ضرورتی برای کسب اجازه نیست. اینک پاکستان کمترین شباهت را به یک کشور مستقل با نخبگان و مردم سرافراز دارد.